



محمد جعفر یاحقی
فرهنگ لغات قرآن

مشهد، آستان قدس رضوی ۱۳۵۵، وزیری ۰۷۳+۲۶۳ ص

قرآن ترجمه‌دار مورخ ۵۵۶ آستان قدس رضوی یکی از دهها قرآنی بود که در سازمانی بنام "فرهنگنامه قرآنی" در زمانی که دکتر احمد علی رجائی تصدی امور فرهنگی آستان قدس را بعهده داشت - برابرهای فارسی آن فیش شده بود. نگارنده که از بدو تأسیس با دکتر رجائی و یاران صدیقش افتخار همکاری داشت و مدتها نیز کارهای علمی سازمان با مباشرت مستقیم وی انجام می‌پذیرفت، در همان آغاز این قرآن را در نامه آستان قدس (شماره ۳ دوره ۶، نهم ص ۲۵) با اختصار تمام معرفی کرد. بگذریم که چه ماجراها رفت و غلط‌گیران شوخ‌چشم چگونه دستبرد ی ناسره بنمودند و خویشتن را بنار است در تدارک آن انباز گرفتند (ص ۲۵ سطر ۷).

آنچه در مقدمه این کتاب تحت عنوان ضامم و یادداشتها (ص شصت و نه) بنام بنده آمده بخش ناقصی است از همان نوشته کذائی که بی اطلاع اینجانب به چاپ آن مبادرت شده و قسمتهای دیگر و منجمله کلیشه‌های آن مقاله بی‌هیچ افزود و کاستی در نوشته دیگران جذب و تحلیل شده است.

اگر در این بخش از نوشته بنده به جدول شمارش حروف قرآن اشارتی رفته نه از آن روست که وی را بدینگونه شمارگریها اعتقادی هست و نه بدان معنی که بنده بتن خویش به چنین عیثی دست یازیده. بلکه غرض بدست دادن شناختی کامل از قرآن مورد بحث بوده که در این صورت ذکری از یادداشتها و ضامم آن نیز بایسته و ضروری است.

بنده ترجمه ۶ سوره ۶ نخستین آنرا با دقت در شماره ۳۷ و ۳۶ نامۀ آستان قدس منتشر کرد و قرار بود باقی ترجمه - که اکنون دستنویس مقابله شده ۶ آن پیش روی منست - بتدریج در شماره‌های بعدی چاپ شود. اما با ادامه آن کار موافقت نشد تا تدوین کتاب حاضر میسر گردد.

در صفحه ۶ بیست و هشت مقدمه در باب کلمه ۶ "در لاشتند" در ترجمه ۶ "اتبعوا" نوشته‌اند که "این کلمه درست معلوم نیست" و چون در جایی نیافته‌اند حدس زده‌اند که "با حذف و تغییر و تبدیل حروف و تخفیف که در این ترجمه نظیر زیاد دارد" در راه شدند "باید باشد که با معانی و ترجمه ۶ سایر تفاسیر مناسب و شبیه است". در صورتی که این کلمه نه با "لاشیدن" ارتباط دارد و نه صورت دیگری است از "در راه شدند". آنچه را که دوستان ما هنگام فیش برداری از قرآن مزبور "در لاشتند" خوانده‌اند. تحریفی از "در داشتند" می‌باشد. گواه راستین این مدعا ترجمه ۶ کلمات مشابه در سایر آیات این قرآن است که اینک به برخی از آن موارد اشاره می‌شود.

"فاتبعهم فرعون و جنوده" ترجمه شده به "زیس ایشان درداشتیم فرعون را و سپاهش" (ص ۱۶۴ متن خطی).

"فاتبعهم فرعون بجنوده" ترجمه شده "داشت از پس ایشان فرعون سپاه خویش را" (ص ۲۳۷ متن خطی). و بالاخره آیه ۴۴ سوره ۶ المومنون که کاملاً "با آنچه مورد گفتگوی ماست مطابقت دارد. "فاتبعنا بعضهم بعضاً" ترجمه شده "از پس در داشتیم برخی را از ایشان بهلاکت پس یکدیگر" (ص ۲۵۸ متن خطی). بدون تردید اگر متن اصلی را ملاحظه می‌فرمودند و به دیدن فیش‌هایی که دیگران استخراج کرده‌اند اکتفا نمی‌کردند، این موضوع برایشان کاملاً روشن می‌شد. و از مزبور در متن فرهنگ (ص ۵) و فهرست آخر (ص ۲۳۱) نیز به همین صورت ضبط شده که درست نیست.

در صفحه ۶ سی مقدمه مرقوم داشته‌اند "دومین خصوصیت بارز

دستوری، به کار بردن صیغهٔ مفرد مخاطب به جای جمع مخاطب است که در تفاسیر و ترجمه‌های کهن نظیر دارد. "آنگاه ترجمهٔ کلمات متعددی نظیر "تتقون" و "تدعون" را به "بهرخیزی" و "می‌پرستیدی" مثال آورده‌اند. اگرچه ظاهر امر چنان است که نوشته‌اند اما چنانکه مرحوم بهار نیز حدس زده (سیک‌شناسی ۲/۳۹۳) گمان می‌رود که بدلیل اینکه در - حدود ری و خراسان زال معجمه به "ی" بدل می‌شده، دور نیست که در کلماتی نظیر اینها در لهجهٔ عمومی زال به "ی" تبدیل شده و در نوشتن و گفتن ساقط گردیده باشد. در ترجمه‌های تفسیرگونه از قرآن مجید که تقریباً تمامی کلمات فارسی آن مشکول است. صورت مورد بحث زیاد بکار رفته و همه جا حرف ماقبل "ی" مفتوح ضبط شده. در صورتی که شکل مفرد همان کلمات، بدون اعراب و یا با کسر ماقبل "ی" استعمال شده است.^(۱) همین تفاوت در گویش‌های جنوب خراسان هنوز موجود است.

در صفحهٔ سی و پنج هست که پساوند "گار" و "کار" هر دو را بکار برده و آنگاه کلماتی نظیر "آفریدگار" و "برخیزگار" را مثال آورده‌اند. در حالی که در متن اصلی این قرآن کاف پارسی از کاف تازی مشخص نیست و این تفکیک و تفاوت فتوای فیش برداران است که کلمات را باقیاس به صورت امروزی آن ضبط کرده‌اند.

در صفحات چهل تا چهل و چهار ذیل عنوان "قرآن خطی مورخ ۵۵۶" تاریخچهٔ قرآن و انواع مصاحف و کیفیت پیدا شدن نقطه و اعجام و انواع خطوط و اقوال فرهنگ نویسان در باب علم نقط یا تنقیط و چگونگی پدید آمدن علم نحو قلمفرسائی شده که هیچگونه ارتباط مستقیمی با موضوع مورد بحث ندارد.

صفحهٔ چهل و پنج در مقدمهٔ جناب بینش برای روشن کردن کلمهٔ

(۱) رک. گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم (تفسیر شنقشی)، چاپ بنیاد فرهنگ ایران صفحهٔ چهل و یک مقدمهٔ مصحح.

"مرحبی" در این یادداشت کاتب که: "و کتب هذا الجامع ابوعلی الحسن ابن محمد بن الحسن الخطیب بقریه کهکابر من ناحیه المرحبی من کسورۃ الری" ضمن تعجب از اینکه این کلمه با "ال تعریفی نباید اسم یکی از آبادیهای ری باشد"، با قید به اینکه این نام "در کتاب جغرافی قدیم و به اصطلاح مسالک و معالک ضبط نشده" حدس‌های عجیبی زده و مرقوم داشته‌اند:

"مرحب در لغت به معنی بزرگی و وسعت و پهناوری آمده است و این نکته به خاطر می‌رسد که شاید "من ناحیت المرحبی" جمله دعائی یا وصفی باشد. (باید گفت مرحبا بر این نظر بدیع که روی "شراب و گلاب" و "سبل چشم" را سفید کرد.)^(۱) حقیقت این است که کلمه مورد بحث "مرجبی" است با جیم و نه مرحبی با حاء" و علیرغم آنچه نوشته‌اند "در کتابهای جغرافی قدیم ضبط نشده" باید گفت در معجم البلدان (ج ۳ ص ۸۹۴ و ج ۴ ص ۴۹۰) و نزهة القلوب (مقاله نالته ص ۵۳) و نیز مراد الاطلاع (ج ۳ ص ۱۲۵۵) آمده که مرجبی ناحیه‌ای میان ری و قزوین بوده است با روستاهای بسیار و روئیدنی فراوان. این نام در ترجمه المسالک (ص ۱۷۱) بصورت "مرکوی" آمده و به قول یاقوت اهل آنرا "مرکبویه" می‌نامیدند. بهر حال برای حل این مسئله کوچک نظر عنایتی به این مآخذ، و اگر نشد باری گوشه چشمی به کتاب گرانقدر "ری باستان" از دکتر حسین کریمان (جلد دوم ص ۶۲۲) کفایت می‌کرد. و اگر آن نیز فراهم نشد همان به که به سنت دیرین علامگی در جامعه ما - که جناب بهینش بدان خوب واقفند - عمل به احتیاط کنیم و بسان سایر موارد توسن قلم در میدان بدیهیات بجهانیم.

نمونه این بدخوانی‌ها و کم حوصلگی‌ها در این کتاب کم نیست. در همین صفحه چهارم و پنج نام فرزند ابولهبیج ابن عبدالواحد "خالق"

خوانده شده. در صورتی که در صفحه سی و هشت همین کتاب آقای گلچین معانی "خالو" مرقوم داشته‌اند.

همچنین در صفحه ۲۲۷ توضیح داده‌اند: ^(۱) خبسم (قلب خبسم از قبیل قفل و قلف) و حال آنکه جناب دکتر سجادی در صفحه سی و شش آنرا "چبسم" قلب "چسیم" خوانده‌اند که صورت مورد نظر ایشان در متون مختلف بهمین مفهوم بکار رفته است. ^(۲) حق بود که به برخی از این ناهمسازی‌ها دست‌کم هنگام تصحیح نمونه‌های مطبعی توجه می‌شد.

در صفحه پنجاه و هشت مقدمه آمده است. "بعضی استن یا هستن را مصدر جداگانه‌ای فرض کرده‌اند که مشتقات آن در کلماتی مثال دستاس و آسیاب و آس (بازی مخصوص) و خراسان وجود دارد. آنگاه ذیل کلمه "خراسان بیت معروف فخرالدین اسعد را نیز بشاهد آورده‌اند که "خراسان را بود معنی خورآپان". تا آنجائی که استقما کردم چنین رابطه‌ای میان "استن" و کلمات مذکور نیافتیم. بسیار بجا بود که ماخذ این نظر بدیع را از نو سفرانی چون بنده دریغ نمی‌داشتند. اما اگر این توهم از آنجا پیدا شده که در فرهنگ فارسی دکتر معین در برابر کلمه "آس" نوشته شده؛ (است. asman, asan سنگ) گمان نمی‌کنم ایشان "است" نشانه اختصاری "اوستائی" را با "است" رابطه اشتباه کرده باشند.

"نادا" در برابر جاهل در صفحه ۵۱ صحیح است و احتیاجی به گذاشتن نون داخل قلاب (ن) و توضیح (ظ: نادان) در صفحه ۲۵۳ نیست. زیرا در متون کهن و بویژه تفاسیر و ترجمه‌های قرآن، حذف نون پس از مصوت بلند "آ" معمول بوده و فی‌المثل کلمات: ایشان، ایمان و

۱- کذا؛ بنظر می‌رسد غلط چاپی و مرد "خبسم" باشد.

۲- رک: دکتر علی رواقی، نقدی بر تفسیر طبری، سیمرغ، نشریه

میان و نظایر آن بصورت ایشا، ایما و میا، بدون نون آخر بکار رفته است. (۱)

صفحه ۸۹ در ترجمه "سابغات" بنظر می‌رسد، زرها جمع "زره" باشد، نه بدانگونه که در فهرست آخر کتاب (ص ۲۳۶) ذیل زر (در برابر ذهب) آمده در این صورت تشدید در این کلمه نیز بی‌مورد است. در صفحه ۱۵۱ "لم یطمشهن" یک کلمه دانسته شده و برای آن برابر "نرسیده باشند" نقل گردیده. در صورتی که "هن" بدنبال این کلمه ضمیر است و برخلاف روش کتاب ترجمه آن آورده نشده است. کلمه "مصرخ" که در صفحه ۱۶۶ به فتح اول و سوم ضبط شده، به ضم اول و کسر سوم صحیح است به صیغه اسم فاعل از باب افعال. در همان صفحه ترجمه کلمه "مسنون" در دو آیه ۲۶ و ۲۸ سوره حجر بترتیب "گردیده" و "بگردیده" است (ص ۱۹۶ متن خطی). نه چنانکه در اینجا ضبط شده "بگردنده" و "گردنده". ضمنا شماره آیات مذکور در این کتاب نیز جایجا داده شده است.

صفحه ۱۸۵ در "وقنا"، "و" حرف عطف است و "ق" بکسر، فعل امر از (وقی، بقی) + "نا" ضمیر متکلم مع الفیر.

آنچه بصورت "برمجیده باشی" در برابر "لامستم" در صفحه ۱۴۰ و صیغه‌های دیگری از آن (ص ۱۴۹) با "ج" فارسی بکار رفته، صحیح نیست. درست آن "برمجیدن" باجیم است بمعنی لمس کردن که مجازا در اینجا بمعنوم "مباشرت و نزدیکی با زنان" آمده است. "مجیدن" بدان صورت که در اینجا آورده شده بمعنی خرامیدن و بناز حرکت کردن (برهان قاطع و فرهنگ فارسی دکتر معین)، مقلوب چمیدن می‌باشد که اینجا مناسب نیست.

آفتاب برآمدن و آفتاب فرو شدن (۲۰۸) و بلند گفتن (۲۱۶) و

جان گرفتن و جان درگرفتن (۲۲۴) و چنگال داشتن (۲۲۷) و موارد مشابه دیگر، بصورت ترکیبی آمده که چنین نیست.

صفحه ۲۲۰ مصدر "پراگیدن" غلطو "پراگندن" درست است زیرا "پراگنید" که در صفحه ۲۵ در ترجمه "انتشروا" آمده فعل امر و دوم شخص جمع می باشد نه سوم شخص ماضی مطلق.

در صفحه ۲۲۵ مرقوم داشته اند: جمنده (= جنبده، تبدیل م - ب) که شاید جنبده غلط چاپی و "جنبنده" صحیح باشد که در این صورت علاوه بر تبدیل، قلب نیز در آن صورت گرفته است.

صفحه ۲۶۰ در توضیح و ریزم (در برابر افرغ) و وریزی (در برابر افیضوا) بترتیب نوشته اند. (= بریزم) و (= بریزی) در حالی که بنظر می رسد و ریزم (= بریزم) و وریزی (= بریزی) باشد با ابدال و ادغام. صفحه ۲۶۱ در برابر جزء پیشین "همی" بدون ذکر شاهد مرقوم داشته اند: (استمرار و معیت) که در مورد استمرار فله و جه، اما تابحال "همی" به مفهوم "معیت" نشنیده ایم.

در کنار همه این مسائل - که به اختصار گذشت - در باب چگونگی تفکیک و ترکیب واژه ها - اعم از عربی و فارسی - و توضیحات برای کلمات و حدود و ثغور الفاظ و نیز لغزشهای چاپی و غیر چاپی، همچنان جای تأمل باقی است که اختصار را از طرح تمامی آنها چشم پوشیده آمد. پاره ای از این کاستیها مبین ناآشنائی با قرآن است و بسیاری هم بی آمدن لختی شتابزدگی و هردو بدور از مقوله تحقیق، در پایان باید کوشش هرچه بیشتر محقق ارجمند جناب آقای بیهنش را سپاس گفت و توفیق بیش از پیش ایشان را در ادامه و انتشار نامه آستان قدس خواستار شد.